

حاکمیت دولت‌ها و اسناد بین‌المللی حقوق بشر: تأثیر یا تأثر

هیبت‌الله نژندی منش^۱
تاریخ دریافت: ۹۱/۰۴/۲۰
استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی تاریخ تأیید: ۹۱/۱۰/۱۶
سیدعلی حسینی آزاد^۲
دانشجوی دکترای حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی
مسعود احسن‌نژاد^۳
کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

حاکمیت‌ها در حقوق بین‌المللی که روزی در جامعه بین‌المللی یکه‌تاز بودند در سیر انسانی شدن حقوق بین‌المللی تسلیم الزاماتی که عمدتاً حقوق بشری بودند، شدند و رفته رفته از نقش پر رنگ آن‌ها کاسته شد. این انقیاد قدرت را در عوامل متعددی باید جستجو کرد که بر تارک آن قطعاً، ظهور و پیدایش اسناد حقوق بشری خودنمایی می‌کند. از طرف دیگر، جامعه عمل پوشاندن به اسناد حقوق بشری و هنجارهای مندرج در آن، نیازمند قدرتی حاکمه است که توان اجرا و ضمانت بخشیدن به این هنجارها را داشته باشد. بنابراین، پاسخ به این پرسش هدف اصلی این مقاله را تشکیل می‌دهد که اسناد حقوق بشری تا چه میزان از حاکمیت مطلق دولت‌ها کاسته‌اند و در طرف دیگر وجود و استمرار قدرت دولت‌ها چگونه و به چه میزان به عینیت یافتن هنجارهای حقوق بشری کمک می‌کند.

این مقاله، ضمن بیان این نکته که اسناد حقوق بشری توانسته‌اند از قدرت حکومت‌ها بکاهند، به نقش حاکمیت‌ها در پیدایش و نیز تداوم و ضمانت بخشیدن به هنجارهای حقوق بشری اشاره داشته و آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: حاکمیت، اسناد حقوق بشری، حقوق بشر، احترام و اجرای قواعد حقوق بشری

مقدمه

در قرن بیستم هنجارهای متعدد حقوق بشری در قالب اسناد بین‌المللی تبلور یافت که این اسناد گاه حقوقی نو را پدید آورده و گاه به شناسایی حقوقی ذاتی و از پیش موجود دست زدند.

1. Email: hnajandimanesh@gmail.com
2. Email: seyedalihos@yahoo.com
3. Email: masoud_ahsannejad@yahoo.com

«نویسنده مسئول»

این اسناد که هم در سطح بین‌المللی و هم در سطح منطقه‌ای گسترش یافته‌اند، حمایت‌هایی را از افراد انسانی مقرر داشته‌اند که عمدتاً دولت‌ها را به عنوان قدرت حاکم و مظنون اولیه نقض حقوق بشر مکلف به رعایت مقررات خود دانسته‌اند.

از سویی دیگر مخاطبان اصلی این اسناد همواره حاکمیت‌های صاحب قدرتی بوده‌اند که نمی‌توان آنان را بدون رضایت به امری فراخواند. هر چند مفهوم حاکمیت دیگر به شکل آنچه در آغاز در قرن شانزدهم مطرح شد و نیز در شکل وستفالیایی خود (قرن هفدهم) نمانده است، اما باید به این مقوله پرداخت که با اوصاف فعلی این حکومت‌ها چقدر می‌توان به تحقق اهداف اسناد حقوق بشری امید داشت.

این گونه است، که ما بر آن شدیم تا در مقاله حاضر، موضعی دوگانه داشته و از دو جهت به مقوله اسناد بین‌المللی حقوق بشر و حاکمیت دولت‌ها نگریم و ضمن تأکید بر رویکرد حقوق بشری اسناد بین‌المللی، این موضوع را بررسی کنیم که حاکمیت‌ها تا چه حد از اسناد بین‌المللی حقوق بشر تأثیر پذیرفته و چه میزان بر آن اسناد و روند اجرا و تحقق اهداف آن‌ها تأثیر داشته و دارند.

لذا، سؤال اساسی در این نوشتار آن است که نظر به بدیهی بودن تأثیرپذیری حاکمیت‌ها از اسناد بین‌المللی حقوق بشری، این اسناد چگونه و با طی چه مراحل توانسته‌اند به تحدید حاکمیت‌ها نائل شوند و در مقابل، حاکمیت محدود شده، چه تأثیری در تداوم و اثرگذاری هنجارهای حقوق بشری خواهد داشت.

۱- تبیین مفهوم حاکمیت و بررسی مفاهیم مشابه

۱-۱- مفهوم حاکمیت

تشکیل و تکامل مفهوم حاکمیت در حقوق بین‌المللی همراه با سیر تکاملی تاریخ این رشته از حقوق است (Bernhardt, 2000: 501). مفهوم حاکمیت، جامع موضوعات مختلفی است، به گونه‌ای که حتی می‌توان برای آن لایه‌های مختلف داخلی و بین‌المللی را هم در نظر گرفت. با این حال در همه موارد و موضوعاتی که مفهوم حاکمیت وجود دارد، نقطه اشتراک را می‌توان به سلطه و اقتدار دولت تعریف نمود (Garner, 2004: 1430). بر این اساس است که حاکمیت، مافوق افراد و قوای حکومتی جلوه‌گر می‌شود (Steinberger, 1998: 512). حاکمیت در حقوق داخلی موضوع تسلطی است که بر عناصر داخلی سازنده دولت‌ها یعنی

جمعیت، سرزمین و حکومت وجود دارد و در عرصه حقوق بین‌المللی به شکل نمود خارجی تسلط بر عناصر برشمرده شده تجلی می‌یابد که حداقل از نظر حقوقی موجبات برابری دولتها را فراهم می‌سازد^۱. حاکمیت مذکور در سطور فوق تداعی گر مفهومی است که به عنوان حق در دسترس دولتها است حال آنکه حاکمیت در جهان فعلی با همه کاستی‌ها و برخوردهای سلیقه‌ای از ماهیت حق گونه خود پوست خالی می‌کند و پوستین جدید مسئولیت گونه‌ای بر تن می‌کند.

۱-۲- حاکمیت و مفاهیم مشابه

در بررسی مفهوم حاکمیت در حقوق بین‌المللی با برخی مفاهیم دیگر که دارای بار معنایی مشابهی هستند نیز مواجه می‌شویم که از جمله مهم‌ترین آن‌ها قدرت^۲، اقتدار^۳ و صلاحیت^۴ می‌باشد. باید توجه داشت که گر چه در پاره‌ای از موارد این مفاهیم با حاکمیت انطباق دارند، ولی تفاوت‌های عمیقی بین آن‌ها و حاکمیت وجود دارد.

۱-۲-۱- حاکمیت و قدرت

در حقوق بین‌المللی قدرت دولت به معنای قدرت عمومی و سیاسی دولت است که عنصری است حقوقی^۵. قدرت دولت در حقوق بین‌المللی به نوعی منشاء و منبع دیگر مفاهیم موجود یعنی حاکمیت، اقتدار و صلاحیت است. حدود و ثغور مفاهیم اخیرالذکر در ارتباط با قدرت عمومی یک دولت محرز می‌گردد. تصور حاکمیت بدون تصور وجود قدرت عمومی یک دولت، سخن از اقتدار دولت بدون در نظر گرفتن آن و ترسیم صلاحیت‌های دولت با بی‌توجهی به قدرت عمومی دولت میسور نیست. بنابراین قدرت دولت به عنوان یکی از اساسی‌ترین شرایط

۱. اندیشمند قرن هجدهم سویس امیر دو واتل اصل برابری حاکمیتی را چنین ترسیم می‌سازد که؛ یک ملت در انجام هر آنچه که باب میلش است آزاد است، هیچ اقتدار مافوقی، هیچ قانونگذار جهانی جهت تعیین مصادیق حق وجود ندارد. لذا همه دولتها با هم برابر بوده و خود تعیین‌کننده قوانین حاکم می‌باشند.

Janne E, Nijman, Human inequality puts sovereign equality to the test, available at: <http://www.thebrokeronline.eu/Articles/Human-inequality-puts-sovereign-equality-to-the-test#f1>.

2. Power

3. Authority

4. Jurisdiction

۵. محمد رضا، ضیایی بیگدلی، متن سخنرانی در مورد دولتهای ناتوان در حقوق بین‌المللی، ارائه شده در دانشگاه

شهید بهشتی (تالار عدالت)، در تاریخ ۹۱/۸/۲. قابل دسترس در آدرس:

<http://internationallaw.blogfa.com/post-981.aspx>

موجودیت دولت است (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۴: ۲۰۴) که در عین جدا بودن از حاکمیت، حاکمیت دولت را هم در عرصه داخلی و هم در عرصه بین‌المللی استقرار می‌بخشد.

۱-۲-۲- حاکمیت و اقتدار

اقتدار مفهومی است که به وسیله آن حق و مجوز عمل از جانب کسی به دیگری داده می‌شود (Garner, 2004: 142). بر این اساس حاکمیت موضوع اقتدار است؛^۱ چرا که در تعریف حاکمیت گفته شد که سلطه و اقتدار دولت است. با این حال نباید تصور نمود که حاکمیت با اقتداری که واجد آن است توانایی انجام هر امری را نیز داراست. این امر به ویژه در محدوده قواعد حقوق بین‌المللی و تساوی حاکمیتی دولت‌ها و خود محدودسازی ارادی آن‌ها مشهود است، چرا که در گذر زمان باعث کاسته شدن از اطلاق حاکمیتی دولت‌ها شده است. در اکثر مواقع این مفهوم به آن دسته از صلاحیت‌ها اطلاق می‌شود که موضوع آن ارکان دولت یا افراد هستند و در مورد دولت‌ها در مفهوم اقتدار (شایستگی وجود) کاربرد یافته است.

ج- حاکمیت و صلاحیت

صلاحیت دولت به توان و قدرت آن در تنظیم قواعد و تأثیر بر مردم و اموال و سرزمین بر می‌گردد و در این مقام است که سخن از خودمختاری یا صلاحیت داخلی دولت‌ها می‌رود. با این حال نباید فراموش کرد که این صلاحیت‌های حاکمیتی را به موجب حقوق بین‌المللی می‌توان تعیین کرد (Shaw, 2008: 645). در این خصوص دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی چنین بیان داشته بود که صلاحیت دولت‌ها در حدود معین شده به وسیله حقوق بین‌الملل انحصاری است (PCIJ, Series B, No. 4: 24). گفته می‌شود که سرزمین به منزله برد صلاحیت دولت‌ها است (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۴: ۲۰۳)؛ ولی نباید چنین پنداشت که صلاحیت دولت محدود به چارچوب سرزمینی آن است، بلکه دولت‌ها در عرصه بین‌المللی نیز صلاحیت‌های وسیعی دارند که از جمله می‌توان به صلاحیت شرکت در تنظیم قواعد بین‌المللی اعم از عرف و عهدنامه و صلاحیت برقراری روابط دیپلماتیک با سایر دولت‌ها یاد نمود. از دید حقوق بین‌المللی عمومی، صلاحیت دولت‌ها عبارت است از اختیار محدود شده آن‌ها بر اساس حقوق بین‌المللی که به منظور تنظیم رفتار افراد با استفاده از ابزارهای حقوق داخلی به کار برده می‌شود (Milanović, 2008: 10).

1. Jack, Donnelly, State Sovereignty and Human Rights. available at: <http://mysite.du.edu/~jdonnell/papers/hrssov%20v4a.htm>

اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز بعضاً به مفهومی این چنین از صلاحیت نظر داشته‌اند و در قالب شرط صلاحیت^۱ آورده‌اند.^۲

۲- سیر تحول مفهوم حاکمیت در پرتو حقوق بین‌المللی بشر

اگر حاکمیت را مفهومی دارای پروسه شکل‌گیری و تکامل بدانیم، باید اذعان داشت که ریشه آن اگر چه در سال‌های قبل از تاریخ ۱۶۴۸ شکل گرفته بود ولی در تاریخ مزبور بود که به طور تلویحی بروز و ظهور پیدا کرد (Gordon, 2008: 5). با این حال این مفهوم به ترتیبی که در اولین سند بین‌المللی تبیین گشته، باقی نمانده است و تحولات چشمگیری را به خود دیده است.

۱-۲- حاکمیت مستحکم و قرار داشتن حقوق بشر در قلمرو اختصاصی دولتها

دولتها در آغاز ارج‌گذاری به حاکمیت، با اندیشه برقراری صلح جهانی واقعی و جاوید^۳ سعی در تعیین قواعد و مقرراتی در بین خود داشتند که خود سرآغاز سیر آنها به سمت تحدید حاکمیتی‌شان می‌گشت.^۴ در این میان مهم‌ترین عنصری که وجود دارد جایگاهی است که فرد بشر در اسناد حقوق بشری از آن برخوردار گشته است؛ جایگاهی که در اسناد قدیمی‌تر از رنگ و لعابی برخوردار نیست و در آن اسناد تمرکز نه بر انبای بشر بلکه بر تقسیمات ارضی دولتها است و اگر توجهی هم به افراد شده تحت عناوینی چون رعیت^۵ بود. نتیجه طبیعی چنین وضعیتی تلقی حقوق بشر به عنوان موضوعی بود که در «حیطه اختصاصی»^۶ دولتها قرار می‌گرفت. وضعیتی که کمابیش تا سال ۱۹۴۵ ادامه داشت و توسط حقوق بین‌المللی تنظیم نمی‌گشت (Pellet, 2000).^۷

1. Jurisdiction Clauses

۲. از اولین اسنادی که متضمن شرط صلاحیت در مفاد خود هستند را می‌توان کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (ماده ۱) و میثاق حقوق مدنی و سیاسی (بند یک ماده ۲) نام برد که دولتها را ملزم به رعایت حقوق بشر در محدوده صلاحیتی خود (within their (its) jurisdiction) دانسته‌اند (Milanović, 2008: 2).

۳. ر. ک: ماده ۱ معاهده صلح بین امپراطور رم و پادشاه فرانسه و متحدان آنان (معاهده وستفالی).

Available at: http://avalon.law.yale.edu/17th_century/westphal.asp.

هدفی که مجدداً در اسناد سرنوشت‌ساز دیگر یعنی میثاق جامعه ملل و منشور ملل متحد بعد از تحمل چندین

ساله بالای جنگ توسط ابناء بشر، نیز درج گردیده بود.

۴. گر چه عبارات مستفاد در معاهدات وستفالی القاء‌کننده نوعی وسواس در تعیین مرزهایی است که ترسیم‌گر محدوده اقدامات و صلاحیت‌های شخصی دولتها است؛ هدفی که دیری نپایید.

5. Vassal

6. Reserved domain

7. Available at: <http://www.pugwash.org/reports/rc/pellet.htm>.

۲-۲- قرن بیستم و بین‌المللی شدن حقوق بشر

می‌توان گفت که با انقلاب آمریکا و تصویب قانون اساسی این کشور در سال ۱۷۸۷؛ و استفاده از عبارت «ما مردم ایالات متحده»^۱ در این قانون، راهی آغاز شد که در آن اراده مردم و خواست عمومی به عنوان منبع نظری و مؤثر اقتدارات حکومتی تلقی گشت، و دولت دموکراتیک پس از انقلاب فرانسه (۱۷۹۹ م) نیز آن را تأیید کرد، (Reisman, 1990: 867). اما از اوایل قرن بیستم بود که حمایت از حقوق بشر به طور منظم‌تر و البته پراکنده و جسته‌گریخته در برخی جوانب آن (نظیر تأسیس سازمان بین‌المللی کار، حمایت از اقلیت‌ها در جامعه ملل، شناسایی حقوق مدنی - سیاسی برای زنان) به چشم می‌خورد (Shelton, 2007: 9-13)؛^۲ و در نهایت با انعقاد معاهدات حقوق بشری در نیمه این قرن بود که تزلزل بر پیکره ترک‌خورده حاکمیت افتاد.^۳ در اعلامیه جهانی حقوق بشر اساس قدرت حکومت، اراده مردم تشخیص داده می‌شود؛^۴ به عبارت دیگر، بعد از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، روند دفاع از حقوق بشر به صورت جدی‌تری پیگیری شده، تحولات روز بر غنای آن افزوده و هر روز به واقعیت ایده‌آل نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود (فلسفی، ۱۳۷۵: ۲۲۱).^۵

از این رو، دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی (ICTY) در رأی خود به تاریخ ۲ اکتبر ۱۹۹۵ (قضیه تادیج) اظهار می‌دارد که با توجه به اینکه هر نظام حقوقی به منظور انتفاع انسان‌ها ایجاد شده است، رهیافت «حاکمیت محور» به تدریج جای خود را به رهیافتی مبتنی بر «حقوق بشر» داده است. این دادگاه با توجه به شباهت‌های حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، این

۱. مقدمه قانون اساسی ایالات متحده آمریکا.

2. Available at: <http://ssrn.com/abstract=1010489>. visited in 03/07/2013

۳. اعلامیه آمریکایی حقوق و تکالیف بشر (آوریل ۱۹۴۸)، اعلامیه جهانی حقوق بشر مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، و کنوانسیون حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی (کنوانسیون اروپایی حقوق بشر) مصوب ۱۹۵۰ از مهم‌ترین اسناد این برهه زمانی هستند که تأثیری شگرف بر گسترش بین‌المللی حقوق بشر نهادند؛ و سپس در دهه ۱۹۶۰ است که شاهد رشد چشمگیر اسناد حقوق بشری هستیم.

۴. بند پ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، با این عبارات:

The will of the people shall be the basis of the authority of government.

۵. پایگاه حقوق بشر اسلامی، حاکمیت دولت‌ها، حقوق بشر و جهانی شدن.

Available at: <http://islamichr.org/PageItem-67.aspx>.

در این دوران حقوق بشر با پشت سر گذاردن بیش از نیم قرن برای خود جایگاهی مناسب پیدا می‌کند و حتی مقررات و مکانیسم‌های مربوط به آن رشته‌ای خاص از حقوق بین‌المللی عمومی را به وجود می‌آورد.

پیام را می‌رساند که در هر دو زمینه، هدفی به غایت مشابه وجود دارد که همانا واداشتن دولت و حاکمیت به رعایت شأن و مرتبت انسانی انسان‌ها است (دلخوش، ۱۳۸۷: ۹۸۷ و ۹۸۸). این موج جدید ایجادشده سبب شده است که دولتها آزادانه خود را ملزم به پذیرش احترام به تعهدات حقوق بشری گردانیده و پذیرای اجرای آنها شوند (شریفی طرازکوهی، ۱۳۸۱: ۲۰).

۳- اسناد بین‌المللی حقوق بشر و تدارک موجبات انقیاد حاکمیت‌ها

«از اوایل قرن نوزدهم میلادی بود که تحت تأثیر آموزه‌های مکتب حقوق طبیعی و پدید آمدن نهادهای بین‌المللی راه تحدید حاکمیت گشوده شد» (زمانی، ۱۳۸۸: ۹۸). دولتها در بعضی موارد و به نفع نظم بین‌المللی، برخی محدودیت‌ها را نسبت به حاکمیتشان می‌پذیرند و به عبارت دیگر با توسعه حقوق بین‌المللی از حاکمیت دولتها کاسته می‌شود (آقایی، ۱۳۷۵: ۲۳۹). فارغ از اینکه این انقیاد و تحدید، می‌تواند از چه دلایل و زمینه‌هایی ناشی شود که در ذیل آنها را بررسی می‌کنیم، باید به این نکته توجه داشت که «محدود کردن حاکمیت دولتها به صورت ارادی صورت گرفته و در واقع [تحدید حاکمیت نیز] از مظاهر حاکمیت ملی می‌باشد» (همان).

۳-۱- خود محدودسازی ارادی

نخستین مسئله‌ای که در بررسی اسناد بین‌المللی حقوق بشر توجه را به خود جلب می‌نماید اصل آزادی اراده و رضایت دولتها در متعهد ساختن خودشان است؛ اصلی که دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری هم در سال ۱۹۲۷ در پرونده لوتوس آن را مورد اشاره قرار داد (PCIJ, 1927: p.18)؛ بدین ترتیب که «قواعد و نظامات حقوقی حاکم بر روابط بین‌کشورها، ناشی از اراده آزاد کشورهاست و در معاهدات و رسومی که به طور همگانی مورد پذیرش آنها قرار گرفته، ظاهر می‌گردد» (کلیبار، ۱۳۶۸: ۴۹۸). این دیوان در قضیه کشتی بخار ویمبلدون نیز همین موضوع را مورد اشاره قرار داده بود که تعهدات و الزاماتی که در کنوانسیون‌های متنوع بر حاکمیت دولتها وارد می‌شود وقتی از جانب دولتها مورد پذیرش واقع می‌شوند، این پذیرش تعهد خود یکی از ویژگی‌های خاص حاکمیت است (PCIJ, 1923: 25).

بر این اساس می‌توان گفت هر حقی که در اسناد حقوق بشری برای افراد در نظر گرفته می‌شود زمینه انقیاد هر چه بیشتر حاکمیت دولتها را به دست خودشان فراهم می‌سازد. حقوق بشر حاکمیت دولتها را از دو جهت در معرض تغییر و تحول قرار می‌دهد. نخست از این جهت که برخی از حقوق بشر جهانی تلقی می‌گردند. این دسته از حقوق بشری دامنه مشروعیت

حاکمیت داخلی همه دولت‌ها را کاسته و بر مسئولیت آنان در برابر دولت‌های دیگر افزوده است. دوم اینکه افراد بشر را از چنان شخصیتی حقوقی بهره‌مند ساخته که بتوانند رو در روی دولت‌ها قرار گیرند (Clunan, 2009: 9).

۲-۳- ایجاد حقوق بین‌المللی برای افراد و ملت‌ها در برابر دولت

در پنجاه سال اخیر، در حوزه اسناد جهانی و منطقه‌ای حقوق بشر و نیز حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی مراجعی بین‌المللی پا به عرصه وجود نهادند که افراد انسانی بی‌نیاز از توسل به حمایت دیپلماتیک و حتی علیه دولت متبوع خویش می‌توانند در مقام استیفای حقوق و امتیازات بین‌المللی خود در آن مراجع برآیند (زمانی، ۱۳۸۸: ۹۶-۹۷). می‌توان به عنوان نمونه از کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد نام برد. این کمیته به موجب پروتکل اختیاری اول الحاقی به میثاق حقوق مدنی و سیاسی^۱ صلاحیت یافت تا به دعاوی افراد قربانی نقض حقوق بشر علیه یکی از دول عضو رسیدگی کند (ماده یک). همچنین کنوانسیون اروپایی حقوق بشر با تأسیس دیوان و کمیسیون اروپایی حقوق بشر؛ منشور آفریقایی حقوق بشر با تأسیس کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم؛ و نیز کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر (پیمان سن خوزه) با تأسیس کمیسیون آمریکایی حقوق بشر و دیوان آمریکایی حقوق بشر حقوقی مشابه را برای دادخواهی فردی قربانیان نقض حقوق بشر به رسمیت شناخته‌اند.^۲

۳-۳- حصول همکاری بین‌المللی

یکی از پدیده‌هایی که منجر به تحدید حاکمیت‌ها شد، توجه حقوق بین‌المللی به ایجاد همکاری‌های بین‌المللی بین دولت‌ها بود. لزوم این همکاری در منشور ملل متحد به کرات دیده می‌شود. از جمله در بند ۳ ماده ۱ منشور بیان می‌شود که از جمله اهداف منشور: «حصول همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی که دارای جنبه‌های ... بشردوستی است و همچنین پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب می‌باشد». این رویکرد در اسناد بین‌المللی حقوق بشری نیز دیده می‌شود.

1. Optional Protocol to the International Covenant on Civil and Political Rights, 16 December 1966, entry into force 23 March 1976

۲. بنگرید به پانویس (... Preamble of Optional Protocol) همین نوشتار.

۳-۴- انسانی شدن حقوق بین‌المللی

هر چند، قبل از تأسیس سازمان ملل، جنبه‌هایی از حقوق بشر و حمایت از افراد و گروه‌های خاص گاه مطمح نظر قرار می‌گرفت، اما با تأسیس سازمان ملل و سپس تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر بود که از حقوق انسان بماهو انسان سخن به میان آمد. اینجا بود که اهلیت تمتع افراد و گروه‌های انسانی از تکالیف و حق‌های بین‌المللی به رسمیت شناخته شد (زمانی، ۱۳۸۸: ۹۶).

انسانی نمودن حقوق مخاصمات مسلحانه و توجه به فرد بشر در جنگ، مقابله با بی‌کیفر ماندن مجرمان بین‌المللی و تأسیس دادگاه‌های ویژه کیفری برای مجازات کسانی که حقوق بنیادین بشری را نقض کرده‌اند، به رسمیت شناختن قاعده آمره به عنوان اصلی فراتر از اراده و تراضی دولتها (Meron, 2006: 201-207); جانشینی خودکار در معاهدات حقوق بشری (Ibid. 211-217); و پیدایش نهادهای متعدد تحت لوای ملل متحد به منظور حمایت از حقوق بشر، همه نشان از تحدید اقتدار حکومت‌ها و تضعیف اراده منحصراً حاکمیت‌ها در حقوق بین‌المللی است.^۱ در نتیجه، امروزه حقوق بین‌المللی صرفاً محصول اراده دولتها نبوده و «نظام حقوقی بین‌الملل به عنوان سیستم یک جامعه انسانی، دولتها را محیط در دایره این نظام ساخته است، نه محاط بر آن» (زمانی، ۱۳۸۸: ۱۰۳).

۴- نقش حاکمیت‌ها در خلق هنجارهای مقرر در اسناد حقوق بشری

در این گفتار بایستی این امر مشخص شود که هنجارهای حقوق بشری مذکور در اسناد بین‌المللی قواعدی وضعی هستند یا اینکه طبیعی و فطری می‌باشند. از این رو ابتدا دیدگاه‌های دو مکتب حقوق طبیعی^۲ و پوزیتیویسم (اثبات‌گرایان)^۳ را به اختصار بیان کرده و در بند سوم، از مباحث بیان شده جمع‌بندی به عمل آمده، نتیجه بیان می‌شود.

۴-۱- مکتب حقوق فطری یا طبیعی

اصولاً طرفداران حقوق فطری معتقدند که قواعد حقوق بشری ناشی از اراده قانونگذار نبوده و در واقع، این هنجارها را «قواعدی ابدی، فرا زمان و فرا مکان و فرا اراده انسان و فرا قانونگذار به شمار آورده و بنابراین قانونگذار نه می‌تواند آن‌ها را وضع کند و نه رفع کند»

۱. جهت مطالعه تفصیلی، ر. ک:

Theodor Meron, *The Humanization of International Law*, Martinus Nijhoff Publishers, an imprint of Koninklijke Brill NV, boston, 2006

2. Natural Law

3. Positive Law

(قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۲: ۱۷۷/۱). آن‌ها این قواعد را ابدی و الهی انگاشته و مبتنی بر کرامت ذاتی انسان می‌دانند (shaw, 2008: 53).

بنابراین، در حقوق بین‌المللی بشر نیز چون اراده کشورها در ایجاد هنجار کارگزار نیست، نقش معاهدات حقوق بشری از مرتبه‌ای اعلامی و یا کشفی فراتر نمی‌رود. این همان دیدگاهی است که در نظریه مخالف قاضی تاناکا^۱ در پرونده آفریقای جنوب غربی در نزد دیوان بین‌المللی دادگستری بیان شده است. وی اظهار می‌دارد: «کشور یا کشورها قادر به خلق حقوق بشر به وسیله قانون یا معاهده نیستند؛ آن‌ها تنها می‌توانند قواعد موجود را تصدیق نموده و از آن حمایت کنند. نقش کشورها فراتر از [نقشی] اعلامی نمی‌باشد» (ICJ, Dissenting Opinion of Judge Tanaka, 1961: 297). وی در ادامه می‌افزاید که اگر حقوقی مستقل از اراده دولت‌ها موجود باشد، دیگر این حقوق را نمی‌توان با قانون جرح و تعدیل کرد، چرا که آن‌ها بر وجدان بشری مبتنی بوده و ما «حقوق طبیعی» (در برابر حقوق وضعی) می‌خوانیمشان (Ibid. 298). دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی مورخ ۱۹۹۶ در پرونده حق شرط بر کنوانسیون نسل‌کشی نیز این ایده را در نظر داشته و بیان می‌دارد: «اصول مطرح شده در کنوانسیون [منع نسل‌کشی] اصولی هستند که فارغ از هر گونه تعهد معاهده‌ای به عنوان [اصولی] الزام‌آور برای دولت‌ها توسط ملل متمدن به رسمیت شناخته شده است» (ICJ Advisory Opinion, 1951: 23). ردپای این طرز تفکر در نظریه جداگانه قاضی ترینداد^۲ در قضیه «مربوط به تعهد به مجازات یا استرداد، دعوی بلژیک علیه سنگال» نیز به چشم می‌خورد (ICJ Judgment, Separate opinion of Judge Cançado Trindade, 2012: 24, para. 82-83).^۳ بنابراین، طبق این دیدگاه، حقوق، ساخته نمی‌شود، بلکه کشف می‌شود (Akehurst, 1987: 13)؛ رضایت و خواست دولت‌ها چندان نقشی در ایجاد هنجارهای حقوق بشری ندارد و این هنجارها بر پایه مبانی اخلاقی، وجدانی و عقلانی به صورتی ازلی و ابدی و با محوریت عدالت وجود داشته و تکلیف دولت‌ها صرفاً حمایت از آن‌ها و پایبندی به آن‌ها می‌باشد.^۴

1. Tanaka

2. Cancado Trindade

۳. البته باید توجه داشت که محور تأکید قاضی ترینداد بیشتر بر امره بودن ممنوعیت شکنجه است و کمتر به مبنای طبیعی بودن این حق نظر دارد، هر چند نظریه طبیعی بودن این حق نیز در نظرات وی بسیار ریشه دوانیده است. بنگرید به بند ۱۷۷.

۴. برای مطالعه بیشتر، بنگرید به:

Ralph McNerny, Natural Law and Human Rights, American Journal of Jurisprudence, vol. 36, 1991, p. 1-15.

۴-۲- مکاتب پوزیتیویست^۱

در نگاه پوزیتیویست‌ها، رفتار واقعی دولتها، مبنای اصلی حقوق بین‌المللی می‌باشد (Akehurst, 1987: 14)؛ و بر این باورند که قواعد و ضوابط حقوقی تنها از فرآیند تقنینی قانونگذاران و خواست حاکمان سرچشمه می‌گیرد. پوزیتیویست‌ها مشروعیت و اعتبار قواعد و هنجارهای اخلاقی را برآمده از عمل «شناسایی» می‌دانند (Coleman & Leiter, 2010: 237)؛ یعنی تمامی هنجارهای حقوقی را تأسیسی از جانب قانونگذار می‌دانند و نه اعلام هنجارهای مقدم. در حقوق بین‌المللی نیز آنان بر این عقیده‌اند که آنگاه که طرفین نسبت به یک هنجار اعلام رضایت می‌کنند، همین رضایت است که برای آن‌ها منبع ایجاد تعهد و الزام می‌گردد. در واقع آنان در تبیین مبنای الزام حقوق بین‌المللی بر این باورند که وقتی موافقت‌نامه‌ای میان دولتها به وجود آمد و رضایت در پی داشت، همین موافقت‌نامه است که موجب تعهد می‌شود (Teson, 1998: 91). پس خلاصه کلام اینکه، توافق ایجاد تعهد می‌کند.

مقصود نهایی پوزیتیویسم این است که همواره بر رضایت دولتها به عنوان خالق تعهدات آن‌ها باید تکیه کرد و در نتیجه هر گونه استناد به هنجارهای اخلاقی را رد می‌کنند (Ibid. 92).

۴-۳- نقش واقع‌بینانه و فعلی حاکمیت در ایجاد هنجارهای حقوق بشری

نظر به مطالب گفته شده در دو بند پیشین، باید گفت که نباید به سان پیروان مکتب طبیعی و عینی‌گرایان همه هنجارهای حقوق بشری را دارای مبنایی فراتر از اراده و میل حاکمان دانست و نه همچون پوزیتیویست‌ها اراده و رضایت را تنها کارگزار بلامنازع در ایجاد هنجارهای حقوق بشری تصور کرد.

اگر چه می‌توان گفت که برخی از هنجارهای حقوق بشری که در عهدنامه‌های بین‌المللی آمده‌اند همان هنجارهای از پیش موجودی بوده‌اند که عهدنامه‌ها صرفاً آن‌ها را یادآور شده‌اند^۲، اما در تمامی جوانب حقوق بشر سخنی این چنین، قدری دور از منطق می‌نماید. در واقع هر چند حقوق نسل اول که در میثاق حقوق مدنی و سیاسی بیان شده است را می‌توان در زمره حقوقی دانست که ریشه در عدالت و اخلاق و وجدان عقلانی بشریت داشته و دارد اما «بخش‌هایی از

1. positivist schools

۲. بیان بند ۳ ماده ۲ منشور ملل متحد و همچنین اکثر مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر (مواد مربوط به نسل اول حقوق بشر) را می‌توان در این دسته قرار داد و گفت که این اسناد صرفاً اعلام‌کننده هنجارهایی فرازمانی و فرااراده‌ای هستند که از پیش موجود بوده‌اند.

استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر، به ویژه در ارتباط با هنجارهای موسوم به نسل دوم و سوم حقوق بشر، یعنی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حقوق جمعی دستاورد توافق کشورهای در تدوین این استانداردها است» (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۲: ۱/۱۷۸)؛ در نتیجه هر چند وجود ایده حقوق طبیعی در برخی از موضوعات حقوق بشر غیرقابل تردید است اما بخش اعظمی از هنجارهای حقوق بشری محصول توافق دولت‌های حاکم می‌باشد. حتی بسیاری از هنجارهای نسل اول نیز که بر طبیعی بودن آنها تأکید می‌ورزیم را جز در پرتو رضایت و توافقات دولت‌ها نمی‌توان به منصفه اجرا رساند و در عمل اجرای آنها را ضمانت بخشید.

۵- نقش حاکمیت‌ها در روند اجرای مقررات اسناد حقوق بشری

پذیرش اصل حاکمیت دولت‌ها و حمایت بین‌المللی از حقوق بشر، هیچ‌گونه منافاتی با همدیگر ندارند (پروین، ۱۳۸۷: ۱۳۴). هر دولت در برابر حقوق بشر با سه تعهد مواجه است: احترام، رعایت و اجرای حقوق بشر و ضمانت بخشیدن به تحقق اجرا. وظیفه اصلی دولت حمایت از حق‌های بشری افرادی است که در صلاحیت آن دولت می‌باشند.^۱ تمامی اسناد و نهادهای حقوق بشری منطقه‌ای و بین‌المللی و قطعنامه‌ها به دنبال تعریف از ماهیت و حوزه مسئولیت این وظیفه می‌باشند؛ برای مثال، ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی از دول عضو می‌خواهد که به حقوق بشر احترام گذاشته و آن را در قلمرو خود برای همه تضمین کنند. در بند ۳ همین ماده مقرر شده است که دولت‌های عضو به گونه‌ای باید تضمین کنند که حقوق افراد لطمه دیده به نحو مؤثر جبران شود و دسترسی به جبران خسارت به وسیله مقامات صلاحیت‌دار تضمین شود (راعی، ۱۳۸۶: ۷۹). همچنین از مقررات میثاق چنین بر می‌آید که این میثاق دو وظیفه کلی را برای دول عضو بیان داشته است که طبق آن از یک سو هر دولت متعهد است با اقداماتی مانع وقوع نقض حقوق بشر شود و از دیگر سو در صورت وقوع چنین نقضی، موظف است زمینه‌های جبران خسارت را فراهم آورد (HRC, General Comment No. 6, para 2-4).

بر این اساس، این گفتار را تحت سه بند جداگانه مشتمل بر مقوله‌های احترام به حقوق بشر، اجرا و تضمین اجرای آن توسط دول حاکم پرداخته و بحث در خصوص جبران خسارت ناشی از نقض‌های حقوق بشری که نیازمند تفصیل بیشتری است را به گفتار بعد وا می‌گذاریم.

۱. ر. ک: سید ضیاءالدین مدنی، التزام بین‌المللی دولت به رعایت حقوق بشر: مقید به مکان؟، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره سی و هشتم، ۱۳۸۷، ص ۲۳۸.

۵-۱- احترام به قواعد حقوق بشر^۱

اگر این فرض که بشریت خواهان صلح است را بپذیریم، باید این واقعیت را نیز بپذیرا باشیم که بین صلح و رعایت حقوق بشر ارتباطی ناگسستنی وجود دارد، آن هم در زمانی که تمایل و آگاهی به ارزش‌های انسانی رو به فزونی است. ارزش‌هایی که بر کرامت ذاتی و حقوق غیرقابل سلب و ذاتی انسان‌ها استوار است. در این معنا حقوق بشر در نظام بین‌المللی دارای منزلتی عینی است و همه دولت‌ها مکلف به احترام و رعایت این حقوق هستند (شریفی طرازکوهی، ۱۳۸۱: ۱۹). معمولاً در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، وظیفه احترام به هنجارهای آن یا تعهد به اجرای آن به صورت یک تعهد کلی برای دولت‌ها بیان شده است. به عنوان مثال، بند نخستین ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی تعهدی کلی را با عنوان «احترام به آن حقوق و تضمین آن‌ها برای همه افراد داخل در قلمرو خود و تحت صلاحیت خود» مقرر می‌دارد. این تعهد کلی به‌زعم کمیته حقوق بشر، پیرو اصلی است که در ماده ۲۶ کنوانسیون حقوق معاهدات بیان شده است (HRC, General Comment No. 31 [80], para, 3).^۲ توجه به این تعهد همه بخش‌های دولت را اعم از قانونی، اجرایی و قضایی و دیگر مقامات دولتی و عمومی در سطح ملی، منطقه‌ای و محلی مسئول قرار خواهد داد (Ibid. para. 4).

این تعهد کلی و هدایت دولت‌ها به سمت احترام به اسناد حقوق بشری که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد مربوطه آمده است، ادامه راهی است که منشور ملل متحد ترسیم می‌کند؛ و به عنوان مثال در مقدمه‌های میثاقین و کنوانسیون منع شکنجه و تعدادی دیگر از این اسناد نیز به این تبعیت اذعان شده است. با توجه به منشور ملل متحد، دولت‌ها متعهد به رعایت و احترام به حقوق و آزادی‌های انسان و ترویج آن‌ها در سراسر جهان می‌باشند. بند ۳ ماده ۲ منشور بیان می‌دارد که از جمله اهداف منشور، حصول همکاری بین‌المللی که دارای جنبه‌های بشر دوستی است و همچنین پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان می‌باشد. بند ج ماده ۵۵ منشور نیز مجدداً یادآور لزوم احترام جهانی و مؤثر به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی است.

1. Obligation to Respect

۲. «هر معاهده لازم‌الاجرای، طرف‌ها را ملتزم می‌کند و باید توسط آن‌ها با حسن نیت به اجرا در آید» (ماده ۲۶ کنوانسیون وین در خصوص حقوق معاهدات ۱۹۶۹، ترجمه ماده از منبع: محمدرضا ضیایی بیگدلی، حقوق معاهدات بین‌المللی، چاپ سوم، انتشارات گنج دانش، تهران، ۱۳۸۵، ص ۳۲۷).

مؤسسه حقوق بین‌المللی در اجلاس خود در سن ژاک کمپوستل در سال ۱۹۸۹، ویژگی عام‌الشمول بودن تعهد به رعایت حقوق بشر را در ماده ۱ قطعنامه خود در مورد حمایت از حقوق بشر پذیرفته است و به نظر می‌رسد که تمایل کمیسیون حقوق بین‌المللی در هنگامی که ماده ۴۰ پیش‌نویس مواد راجع به مسئولیت دولت‌ها را تصویب می‌کرد نیز همین باشد (سان خوزه جیل، ۱۳۷۹: ۲۸۹).

شق آغازین مواد ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، دولت‌ها را متعهد به احترام به قواعد خود نموده و تعهدی برای اجرای آن قواعد را بر دولت‌ها تحمیل نموده‌اند. در خصوص نوع این تعهد نیز چنین به نظر می‌آید که تعهد مذکور در میثاق حقوق مدنی و سیاسی تعهد به نتیجه^۱ بوده و در میثاق دوم، این تعهد ماهیتی مقید داشته و تعهد به وسیله^۲ است.^۳

۵-۲- اجرای قواعد حقوق بشر^۴

دیدگاه‌های سنتی حقوق بشری عموماً بر فلسفه سیاسی جان لاک متمرکز بودند که لحنی ضد حاکمیتی و ضد دولتی داشتند. این دیدگاه به طور خاص در مواجهه با مفاهیم سنتی حقوق مدنی و سیاسی تا حدی صحیح است که در صددند تا حکومت را از دست‌اندازی و تخطی به حقوق و آزادی‌های مردم باز دارند (Delbruck, 1982: 573). از طرف دیگر، اجرای حقوق اقتصادی و اجتماعی که خود دارای پیشینه‌ای متفاوت مبتنی بر فلسفه‌های جامعه‌شناختی می‌باشد، به سازوکارهای اجرایی حکومت‌ها بستگی تام دارند (Ibid). پس دولت‌ها برای اجرای حقوق بشر دو تعهد سلبی (منفی) و ایجابی (مثبت) خواهند داشت (HRC, General Comment No. 31 [80], para, 6); هر چند گاه این دو نوع تعهد بر مفهومی مشابه دلالت می‌کنند (François and Kombe, 2007: 12-13).

برخی از اندیشمندان بر این عقیده‌اند که به‌رغم اینکه احتمال نقض حقوق بشر از جانب دولت‌ها همواره وجود دارد و تصور زیر پا نهادن این حقوق می‌رود اما در نهایت باید گفت که هیچ سازوکاری - حداقل در حال حاضر - مؤثرتر از سازوکارهای تعبیه‌شده در نظام حکومتی و

1. Obligation of Result
2. Obligation of conduct

۳. جهت مطالعه تفصیلی این موضوع و بحث در خصوص نوع تعهدات مزبور، رجوع کنید به: سید محمد قاری سید فاطمی، پیشین، صص ۳۱-۳۶.

4. enforcement of Human Rights rules

دولتی در جهت اجرای کامل حقوق بشر وجود ندارد. در واقع اگر به اسناد حقوق بشری هم توجه شود، همواره در جهت اجرای مقررات خود «دولت‌ها» را طرف خطاب قرار می‌دهند و نه افراد خصوصی یا گروهی خاص را. در اسناد حقوق بشری همواره با این عبارت که «دولت متعهد»^۱ موظفند که از برخی حقوق حمایت به عمل آورده، آن‌ها را اجرا کنند، قوانین داخلی را منطبق با آن‌ها ساخته و یا جلوی نقض آن‌ها را بگیرند، مواجه هستیم (Delbruck, 1982: 574). پس خود واضعان این اسناد نیز به نیکی واقفند که بازوی اصلی اجرایی آن‌ها به جز دولت‌ها نخواهند بود. این نقش در هر دو زمینه حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بسیار پر رنگ بوده و بدون ایفای صحیح آن توسط دولت حاکم، هنجارهای حقوق بشر نمی‌تواند در عمل رنگ واقعیت پذیرد.

۵-۳- تضمین اجرای قواعد حقوق بشر

در بسیاری از اسناد بین‌المللی حقوق بشر اعم از اسناد جهانی و منطقه‌ای به کرات مشاهده می‌شود که از دولت عضو خواسته می‌شود که برای افراد تحت صلاحیت خود، حقوق شناسایی شده در آن سند را تضمین کند.^۲ بر پایه قطعنامه مؤسسه حقوق بین‌الملل نیز نه فقط تعهدات مانع نقض حقوق بشر جزو قواعد آمره شمرده شده است؛ بلکه تعهدات کلی دولت‌ها در خصوص تضمین رعایت حقوق بشر هم بی‌هیچ‌گونه تفکیک میان قواعد آن حقوق و میزان نقض آن‌ها در زمره قواعد آمره شناخته شده است (فروغی نیا، ۱۳۹۰: ۱۷۶).

1. The States Parties

۲. بندهای اول و سوم از ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، بند دوم ماده ۲ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ماده ۲ کنوانسیون حقوق کودک، ماده ۱ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، بند دوم ماده ۳ منشور عربی حقوق بشر، ماده ۱ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، بند سوم ماده ۱۷ اعلامیه اسلامی حقوق بشر و ... نمونه‌هایی از این نوع تعهدات را در بر دارند.

ضمناً جالب است که منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم با اینکه متضمن چنین ماده‌ای نیست، اما کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم که نهاد نظارتی این منشور است، در رأی خود در دعوی که تعدادی خبرنگار علیه دولت چاد مطرح کرده بودند، آنگاه که بنا دارد عمل دولت چاد را ناقض منشور اعلام کند، اظهار می‌دارد: «حتی اگر نتوان ثابت نمود که نقض صورت گرفته ناشی از رفتار کارگزاران دولت است، باز هم دولت وظیفه دارد که سلامت و آزادی شهروندان خود و انجام تحقیقات راجع به قاتلین را تضمین کند».

Commission Nationale des Droits de l'Homme et des Libertes v. Chad, African Commission on Human and Peoples' Rights, Comm. No. 74/92 (1995)
Available at: <http://www1.umn.edu/humanrts/africa/comcases/74-92.html>, visited in 6/12/2013

در این زمینه نیز روی سخن اسناد حقوق بشری همیشه با دولت‌های حاکم بوده و آنان را مسئول تضمین اجرای مقررات خود کرده‌اند. حتی در حق‌های مدنی و سیاسی که گفتیم به نوعی عدم مداخله دولت و تعهدی سلبی را می‌طلبید باز هم نظر به لزوم تضمین حمایت از آن‌ها، بدون وجود سیستم حمایتی نهادینه شده تحقق عینی آن حق‌ها عملی نخواهد بود (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۲: ۳۸/۱). در نتیجه حقوق مدنی و سیاسی که در مرحله اجرا نیازمند عدم دخالت دولت بود، برای تضمین اجرای آن و حمایت از آن‌ها مستلزم عمل مثبت و دخالت‌های ایجابی دولت‌ها هستند. اقداماتی که در جهت تضمین رعایت و اجرای قواعد حقوق بشر از جانب دولت‌ها صورت می‌گیرد را می‌توان تحت دو عنوان دسته‌بندی نمود که در ذیل دنبال می‌کنیم.

۵-۳-۱- اقدامات داخلی

مهم‌ترین و مؤثرترین اقدامی که دولت‌ها در جهت تضمین اجرای هنجارهای مقرر در اسناد بین‌المللی حقوق بشر لازم است در سطح داخلی انجام دهند، منطبق سازی قوانین داخلی با اسناد مزبور است، به عبارت دیگر بایستی نرم‌های مقرر در اسناد را در حقوق داخلی صورت قانونی بخشیده و از راه قانون اجرای آنها را تضمین کنند.^۱ این اقدام بنا بر اصل اولویت برتری مراجع و سازمان‌های بین‌المللی بر قوانین ملی و داخلی صورت می‌گیرد (پروین، ۱۳۸۷: ۱۱۴). در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که «حقوق بشر باید توسط قانون مورد حمایت قرار گیرد». به تعبیری، «قانون و معاهده بایستی مکمل هم باشند و این ضرورت را ضعف‌های فعلی مکانیزم‌های بین‌المللی [بیشتر] نمایان می‌سازد» (شمیلیه ژانرو، ۱۳۸۲: ۴۷۵)؛ و در نتیجه ناچار است ضعف خود را در پرتو حاکمیت مقتدر جبران سازد. قانون، آن چیزی است که فوق قراردادهای قرار می‌گیرد و آیینی که به قانون منتهی می‌شود سازماندهی یک نظام حقوقی را میسر می‌سازد. در نهایت، قانون داخلی در تمرکز و یکپارچگی حقوق در مرزهای یک سرزمین عامل عمده به شمار می‌آید (همان، ۴۷۸).

اقداماتی که دولت‌ها در سطح داخلی برای تضمین اجرای هنجارهای اسناد حقوق بشری به عمل می‌آورند به اقدامات تقنینی منحصر نبوده و علاوه بر آن یک سری مکانیزم‌های اجرایی

۱. این تکلیف در بسیاری از اسناد بین‌المللی حقوق بشر دیده می‌شود، از جمله: بند دوم ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، بند یک ماده ۲ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مواد ۲ و ۴ کنوانسیون منع شکنجه، بندهای اول، دوم، سوم، ششم و هفتم ماده ۲ کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، شقوق سوم و چهارم از بند اول ماده ۲ کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی، بند دوم ماده ۳ و ماده ۴ کنوانسیون حقوق کودک، ماده اول منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم، ماده ۲ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و ...

و قضایی را نیز باید مهیا سازند. کمیته حقوق بشر سازمان ملل نیز در تفسیر عام شماره ۳ خود به این موضوع تصریح ورزیده است (HRC, General Comment No.3: para. 1)؛ چرا که نفس قانونگذاری به تنهایی چندان قدرت اثرگذاری نخواهد داشت^۱ و قانون آنگاه به کمال مطلوب می‌رسد که به اجرا در آید. معاهدات بین‌المللی نیز در موارد بسیاری به لزوم تدارک مقدمات اجرایی و قضایی علاوه بر اقدامات تقنینی اشاره کرده‌اند.^۲ برخی کنوانسیون‌ها و اسناد حقوق بشری از این هم پا را فراتر نهاده و دولتها را مجری قواعد خود، حتی از جانب اشخاص خصوصی و شرکت‌ها و سازمان‌های غیردولتی قرار داده‌اند.^۳

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رأی خود در قضیه «مجازات کن یا استرداد»، دولت سنگال را از بابت تأخیری که در منطبق ساختن قوانین داخلی خود با کنوانسیون منع شکنجه داشته است (اقدامات تقنینی)، همچنین کوتاهی در انجام تحقیقات ضروری در پیگرد آقای هابره و نیز قصور در مجازات یا استرداد وی (اقدامات قضایی) مسئول قلمداد کرده است (ICJ Judgment, 2012: 38, para. 122(4)-(5)).

۵-۳-۲- اقدامات بین‌المللی

اقدامات بین‌المللی دولتها در جهت حمایت از هنجارهای حقوق بشر و تضمین اجرای اسناد حقوق بشری شامل اقداماتی عموماً معاهده‌ای می‌شود. شاهد آن را می‌توان پروتکل اول میثاق حقوق مدنی و سیاسی در خصوص حق دادخواهی فردی عنوان کرد. در مقدمه این

۱. یکی از مواردی که به‌زعم کمیته حقوق بشر در تضمین حقوق افراد و اجرای مقررات میثاق حقوق مدنی و سیاسی تأثیر بسزایی دارد، آموزش دادن و مطلع نمودن افراد از حقوقی است که به موجب میثاق از آن برخوردارند. بر این اساس کشورها را ملزم کرده است که علاوه بر انتشار و اعلان مفاد میثاق، کلیه مقامات اجرایی و قضایی خود را نیز مکلف سازند که افرادی که به حسب موقعیت در مقابل آن‌ها قرار می‌گیرند را از کلیه حقوق خود طبق میثاق حقوق مدنی و سیاسی آگاه سازند (Human Rights Committee, General Comment No.3, para. 2).
۲. به عنوان مثال، در بند دوم ماده ۲ کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان اقداماتی کیفی را در نظر گرفته و بند چهارم ماده مزبور نیز اقدامات اجرایی را توسط مراجع و مؤسسات دولتی مدنظر قرار داده است و در بند سوم این ماده هر دو نوع اقدامات قضایی و اجرایی را لازم دانسته است. بند سوم ماده ۲ کنوانسیون مزبور در بیان یکی از تعهدات دولت، اشعار می‌دارد: «برقراری حمایت قانون از حقوق زنان بر مبنای برابری با مردان و حصول اطمینان از حمایت مؤثر از زنان در مقابل هر گونه اقدام تبعیض‌آمیز از طریق مراجع قضایی ذی‌صلاح ملی و سایر مؤسسات دولتی». همچنین بنگرید به: Human Rights Committee, General Comment No. 31 [80], para. 7
۳. بند پنجم ماده ۲ کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان دولتها را مکلف کرده است که «هر گونه اقدامات مناسب را جهت رفع تبعیض علیه زنان از جانب هر شخص، سازمان، و یا شرکت‌های خصوصی اتخاذ کند».

پروتکل می‌خوانیم که در جهت حصول بهتر اهداف میثاق و اجرای مقررات آن، کشورهای عضو میثاق می‌پذیرند که کمیته حقوق بشر صلاحیت یابد تا دادخواهی‌های افراد را مبنی بر نقض حقوق بشر آنان علیه دولت‌ها دریافت و بررسی کند. کمیته منع شکنجه^۱ نیز دیگر نهاد مبتنی بر قرارداد میان کشورها در سطح بین‌المللی است که به منظور دستیابی به اهداف کنوانسیون منع شکنجه و اجرای بهتر آن، به موجب پروتکل اختیاری کنوانسیون منع شکنجه تأسیس گردید.^۲

شورای حقوق بشر سازمان ملل^۳ به عنوان رکن فرعی مجمع عمومی ملل متحد نیز نهادی «بین‌الدولی»^۴ است که در نظام ملل متحد و به موجب قطعنامه مجمع عمومی (resolution 60 / 251, 15 March 2006) تأسیس شد و مسئولیت ارتقاء و تقویت حمایت از حقوق بشر و هشدار موارد نقض آن را بر عهده دارد؛^۵ فرآیندی موسوم به «بررسی دوره‌ای جهانی»^۶ نیز تحت لوای شورای حقوق بشر به منظور بررسی وضعیت حقوق بشر در کشورهای عضو ملل متحد انجام می‌گیرد که این فرآیند نیز توسط «دولت‌ها» هدایت می‌شود.^۷ پیدایش و تداوم

1. UN Committee against Torture (CAT)

2. Preamble of Optional Protocol to the Convention against Torture and other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment, Adopted on 18 December 2002.

از دیگر نهادهای مشابهی که مبتنی بر توافق دولت‌ها بوده و در جهت تضمین اجرای قواعد حقوق بشر و اجرای نتایج‌های مذکور در اسناد بین‌المللی حقوق بشر در سطح بین‌المللی تشکیل شده‌اند را می‌توان این گونه برشمرد: کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (CESCR)، کمیته رفع تبعیض نژادی (CERD)، کمیته رفع تبعیض علیه زنان (CEDAW)، کمیته حقوق کودک (CRC)، کمیته کارگران مهاجر (CMW)، کمیته حقوق معلولین (CRPD) و کمیته ناپدید سازی اجباری (CED).

برای دیدن این نهادها و معاهده مؤسس آن‌ها و مطالعه دیگر اطلاعات در خصوص آن‌ها، رجوع کنید به:

Christine Min Wotipka and Kiyoteru Tsutsui, *Global Human Rights and State Sovereignty: State Ratification of International Human Rights Treaties, 1965–2001*, Sociological Forum, Vol. 23, No. 4, December 2008, p. 727.

در سطح منطقه‌ای نیز می‌توان نهادهای قضایی یا شبه قضایی را نام برد که محصول توافقات بین‌الدولی حکومت‌ها هستند، همچون: دیوان دادگستری اروپایی، دیوان و کمیسیون اروپایی حقوق بشر، دیوان و کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم، کمیسیون میان آمریکایی حقوق بشر و دیوان میان آمریکایی حقوق بشر.

3. United Nations Human Rights Council

4. Inter-governmental body

تأکید از نگارنده بوده و به منظور برجسته نمودن نقش دولت‌ها در ایجاد و تداوم آن اصطلاح «بین‌الدولی» استفاده شده است که در وبسایت رسمی کمیساریای عالی حقوق بشر ملل متحد نیز به کار رفته است. می‌دانیم که این نهاد یک نهاد بین‌الدولی به معنی خاص آن نیست.

5. See: <http://www.ohchr.org/EN/HRBodies/HRC/Pages/AboutCouncil.aspx>. Visited in 6/14/2013

6. Universal Periodic Review (UPR)

7. State-driven process See: <http://www.ohchr.org/EN/HRBodies/UPR/Pages/UPRMain.aspx>. Visited in 6/14/2013

فعالیت همه این نهادها و ارگان‌ها مرهون اقداماتی است که دولت‌های حاکم به قصد تضمین اجرای مقررات و هنجارهای اسناد بین‌المللی حقوق بشر در صحنه بین‌المللی انجام داده‌اند.

۶- نقش حاکمیت در جبران خسارت ناشی از نقض مقررات اسناد حقوق بشری

مسئول نقض هر قاعده حقوقی موظف است، وضعیت پدید آمده را جبران کند. بنابر ماده ۳۱ طرح راجع به مسئولیت بین‌المللی دولتها، دولت مسئول فعل متخلفانه بین‌المللی متعهد به جبران کامل خسارات وارده اعم از مادی و معنوی می‌باشد. ماده ۳۴ طرح مزبور نیز بیان می‌کند که اشکال «جبران کامل زیان ناشی از فعل متخلفانه بین‌المللی ... به شکل اعاده وضع به حالت سابق^۱، پرداخت غرامت^۲، و جلب رضایت^۳ است ...^۴». البته، هیچ‌یک از موارد مذکور، مانع از مطالبه ضرر و زیان مادی نخواهد بود (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۳: ۱۵).

کمیت حقوق بشر نیز مقرر می‌دارد که جبران متناسب می‌تواند شامل اعاده وضع به حال سابق، اعاده حیثیت و تحصیل رضایت نظیر عذرخواهی علنی، تضمین عدم تکرار و تغییرات در قانون و رویه باشد (HRC, General Comment No. 31 [80], para. 16).^۵ بنابراین دولتها علاوه بر اینکه تعهدی سلبی در ممنوعیت نقض حقوق بشر دارند، تعهدی ایجابی در تدارک وسایل و ابزار جبران خسارت نیز بر عهده دارند^۶ و در ادامه می‌بینیم که این تعهد بدون دخالت‌های ایجابی و اختیاری حکومت‌ها به عمل نخواهد پیوست.

اصولاً سازوکارهای جبرانی نقض حقوق بشر در دو سطح ملی و بین‌المللی در نظر گرفته می‌شود. هر چند جبران به واسطه نهادهای بین‌المللی بی‌تأثیر از قدرت و حاکمیت دولتها نیست، اما این تأثیر در نظام داخلی پر رنگ‌تر دیده می‌شود. از آنجایی که در اکثر موارد ناقضان اصلی حقوق بشر دولتها هستند ناچار برای اینکه ضعف نظام داخلی در تدارک وسایل جبران

1. restitution
2. compensation
3. satisfaction

۴. ترجمه ماده، از منبع ذیل: علیرضا ایراهیم‌گل، *مسئولیت بین‌المللی دولت*، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۹، ص ۱۹۷.

۵. جهت مطالعه در این خصوص که آیا مقررات طرح مسئولیت دولتها به تعهدات حقوق بشری آن‌ها در مورد افراد تسری می‌یابد یا خیر، رجوع کنید به: مسعود راعی، قابلیت اجرایی طرح ۲۰۰۱ مسئولیت دولتها در حوزه قواعد حقوق بشری، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، زمستان ۱۳۸۶، صص ۹۴-۶۵.

۶. با این وجود، با دقت نظر بیشتر ملاحظه می‌شود که تعهد ایجابی دولتها به جبران خسارت، خود از دو گونه تعهد شکل می‌گیرد. تعهد اولیه آن، ایجاد امکانات قانونی و حقوقی و سازمانی برای دادخواهی و پیگیری حق افراد است و تعهد دیگر، سعی در احقاق حق و جلب رضایت زیان‌دیده در قالب حق بر جبران به عنوان حقی شناخته‌شده و الزام‌آور می‌باشد.

خسارت جبران شود، سازوکارهای اجرایی منطقه‌ای و جهانی در سطح بین‌المللی نیز پیش‌بینی شده است. این نهادها عموماً نهادهای قضایی و شبه‌قضایی هستند که سرشتی معاهده‌ای دارند، در نتیجه نمی‌توان نقش دولت‌های حاکم را در پیدایش و تداوم فعالیت آن‌ها نادیده گرفت.^۱

حقوق افراد، آنگاه که مورد تجاوز قرار گرفت و نقض شد، دولت‌های حاکم به عنوان مسئولان اولیه‌ای که عمدتاً خود در مظان اتهام این نقض قرار دارند، متعهداند که وسایل جبران خسارت را برای افراد قربانی فراهم آورند. در واقع، بدون جبران حقوق نقض‌شده افراد، تعهد به فراهم آوردن جبران مؤثر یا تضمین آن (یعنی آنچه در گفتار پنجم خواندیم) به نحو کامل تحقق نیافته است (HRC, General Comment No. 31 [80]: para. 16). کمیته حقوق بشر در این خصوص بیان می‌دارد که حق بر داشتن جبران خسارت مؤثر ممکن است در برخی شرایط دولت‌ها را ملزم گرداند که اقداماتی مشروط و موقتی را به منظور قطع استمرار نقض و تلاش برای جبران هر گونه صدمه‌ای که از این نقض پدید آمده است را در اولین فرصت ممکن انجام دهند (Ibid. para. 19).

پیرو این تکلیف، دولت‌ها موظفند که چهارچوبی حقوقی را در نظام داخلی خود به منظور جبران خسارت قربانیان به عنوان یک حق لازم‌الاجرا فراهم آورند. جبران خسارت نباید در قالب نظریه باقی بماند بلکه لازم است به طور مؤثر اجرا شده و در ظرف زمانی معقولی پرداخت صورت بگیرد (HRC, Draft General comment No. 35: para. 52).

بنابراین، هر چند اسناد بین‌المللی حقوق بشر دولت‌های حاکم را مسئول ایجاد وسایل جبران برای قربانیان نقض حقوق بشر دانسته‌اند اما همان گونه که در قسمت اجرای قواعد حقوق بشر نیز ملاحظه شد، چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی، این قدرت و حاکمیت منحصر به فرد دولتهاست که می‌تواند جبران خسارت را برای قربانیان از نظریه به عمل رسانیده و آن را عینیت بخشد. دولت‌ها در حقوق داخلی خود دست به اقدامات قانونی و اجرایی و قضایی مؤثر برای جبران خسارت ناشی از نقض حقوق بشر می‌زنند.

نتیجه‌گیری

حاکمیت که در معنای کلاسیک خود، مقتدر، منحصر، یکه‌تاز، و فارغ از دغدغه حقوق بشر است، به طور مشخص در قرن بیستم از این مفهوم دور افتاد و در پیکار با حقوق بین‌المللی، تسلیم مقررات حقوق بشری شد.

۱. بسیاری از دیوان‌ها و دادگاه‌های بین‌المللی حقوق بشری، از ابتدا محدوده اختیارات خود را در خصوص جبران خسارت و حصول رضایت دولت‌ها به تمکین در برابر احکام آن‌ها مشخص می‌کنند (Shelton, 2005: 1).

از سویی واضح و مبرهن است که ظهور و بروز اسناد حقوق بشری نقشی عمده در تحدید و انقیاد حاکمیت‌ها داشته و نمی‌توان تأثیر آنان را در به نظم در آوردن اعمال حکومتی در مسیر حقوق بشر نادیده انگاشت. اما اینکه اسناد حقوق بشری چگونه توانستند حاکمیت مطلق را تحدید کرده و به اعتلای جایگاه افراد برسند، بحثی است که در این مقاله به بررسی آن پرداخته شد و دیدیم که این اسناد با محدودسازی ارادی حاکمان، با ایجاد حقوقی برای افراد و ملت‌ها که در برابر دولت قرار می‌گرفت، برقراری همکاری‌های بین‌المللی میان حاکمان و لزوم وجود آن و در نهایت با طی روند انسانی کردن حقوق بین‌المللی توانست به این مهم دست یابد.

از دیگر سو، دولت‌های حاکم به عنوان تابعان اولیه حقوق بین‌المللی که خود صاحب اقتدار و اختیار هستند در به اجرا درآوردن مقررات بین‌المللی کمال اثرگذاری را داشته و دارند؛ و در واقع هرچند بر تحدید حاکمیت و ضعف قدرت آن تأکید می‌کنیم، اما کماکان نیرومندترین تابع حقوق بین‌المللی به منظور جامه عمل پوشاندن به مقررات حقوق بشری، احترام به آن حقوق، اجرا، تضمین اجرا و برخورد با ناقضان آن محسوب می‌شوند.

منابع

الف - فارسی

۱. آقایی، سید داوود؛ *نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی*، تهران، پیک فرهنگ، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۲. ابراهیم گل، علیرضا؛ *مسئولیت بین‌المللی دولت*، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۹.
۳. پروین، خیرالله؛ «حقوق بشر و تأثیر آن بر حاکمیت ملی دولت‌ها»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۷، دوره ۳۸، شماره ۴.
۴. دلخوش، علیرضا؛ «حقوق بشردوستانه در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و غیر بین‌المللی: تفاوت‌ها و اشتراکات»، فصلنامه سیاست خارجی، ۱۳۸۷، سال بیست و دوم، شماره ۴.
۵. راعی، مسعود؛ «قابلیت اجرایی طرح ۲۰۰۱ مسئولیت دولتها در حوزه قواعد حقوق بشری»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۶، دوره ۳۷.
۶. رضایی‌نژاد، ایرج؛ «حقوق بشر و حاکمیت دولتها؛ نگرشی تحلیلی بر پایه اسناد بین‌المللی»، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۳۸۳، شماره ۲۰۵ و ۲۰۶.
۷. زمانی، سید قاسم؛ *فرآیند انسانی شدن حقوق بین‌الملل و چالش‌های فراروی آن*، مجموعه مقالات هفته پژوهش (گردآورنده: شجاع احمدوند)، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۸.

۸. سان خوزه جیل، آمپارو؛ مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در قبال نقض حقوق بشر، ترجمه ابراهیم بیگزاده، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۷۹، شماره ۲۹ و ۳۰.
۹. شریفی طرازکوهی، حسین؛ «درآمدی بر رویارویی حاکمیت‌ها و جهانی شدن حقوق بشر»، فصلنامه راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۱، شماره ۲۳.
۱۰. شمیلیه ژانرو، مونیک؛ **بشریت و حاکمیت‌ها، سیری در حقوق بین‌المللی**، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، انتشارات آگاه، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۱. ضیایی بیگدلی، محمدرضا؛ **حقوق معاهدات بین‌المللی**، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
۱۲. _____؛ **نگرشی بر مسئولیت بین‌المللی ناشی از نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه**، پژوهش حقوق و سیاست، ۱۳۸۳، شماره ۱۳.
۱۳. _____؛ **متن سخنرانی در مورد دولت‌های ناتوان در حقوق بین‌المللی**، ارائه شده در دانشگاه شهید بهشتی (تالار عدالت)، در تاریخ ۹/۱/۸۲.
۱۴. فروغی‌نیا، حسین؛ «**بین‌المللی شدن حقوق بشر و دگردیسی در مفهوم حاکمیت دولت‌ها در عصر جهانی شدن**»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، ۱۳۹۰، سال اول، شماره ۱.
۱۵. فلسفی، هدایت‌الله؛ **جایگاه بشر در حقوق بین‌الملل معاصر**، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۷۵، شماره ۱۸.
۱۶. قاری سیدفاطمی، سید محمد؛ **حقوق بشر در جهان معاصر**، دفتر اول، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۷. قاضی شریعت پناهی، سید ابوالفضل؛ **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی**، تهران، نشر میزان، چاپ دهم، ۱۳۸۴.
۱۸. کلییار، کلود آلبر؛ **نهادهای روابط بین‌الملل**، ترجمه و تحقیق از هدایت‌الله فلسفی، تهران، نشر نو، چاپ اول، ۱۳۶۸.
۱۹. مدنی، سید ضیاء‌الدین؛ «**التزام بین‌المللی دولت به رعایت حقوق بشر: مقید به مکان؟**»، مجله حقوقی بین‌المللی، ۱۳۸۷، شماره ۳۸.
۲۰. موثقی، حسن؛ «**تأثیر سازمان ملل متحد بر تعدیل اصل رضایت دولت در التزام به تعهدات بین‌المللی**»، پژوهش حقوق و سیاست، ۱۳۸۸، سال یازدهم، شماره ۲۶.
۲۱. وحیدی، موسی‌الرضا؛ «**فرا تکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل**»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶، سال دهم، شماره ۴.

ب-لاتین

22. Akehurst, Michael; 1987, *A Modern Introduction to International Law*, 6th Edition, Allen & Unwin Ltd, New Zealand.

23. Bernhardt, Ronald; 2000, *Encyclopedia of Public International Law*, Vol. IV, Amsterdam, etc.: Elsevier.
24. Clunan, Anne L; 2009, "**Redefining Sovereignty: Humanitarianism's Challenge to Sovereign Immunity**", in *Negotiating Sovereignty and Human Rights*, (eds) Noha, Shawki, & Michaelene, Cox, Ashgate.
25. Coleman, Jules L. and Leiter, Brian; 2010, *Legal Positivism*, in ed. Dennis Patterson, A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory, Second edition, wiley-blackwell publication.
26. Delbruck, Jost; 1982, "**International Protection of Human Rights and State Sovereignty** ", Indiana Law Journal: Vol. 57: Iss. 4, Article 3, 1982.
27. Donnelly, Jack; *State Sovereignty and Human Rights*. available at: <http://mysite.du.edu/~jdonnell/papers/hrsov%20v4a.htm>
28. François. Jean & Kombe. Akandji; 2007, **Positive obligations under the European Convention on Human Rights**, Council of Europe.
29. Garner, Bryan. A; 2004, *Black's law dictionary*, 8th edition, USA: a Thomson West.
30. Gordon, Kelly; 2008, **The Origins of Westphalian Sovereignty**, Senior Seminar (HST 499W), History Department Western Oregon University, June 6.
31. General Assembly, **resolution 60/251, 15 March 2006**.
32. Human rights Committee, **General Comment No. 6**.
33. Human Rights Committee, **General Comment No. 31 [80]**.
34. Human Rights Committee, **General Comment No. 3**.
35. Human Rights Committee, **Draft General Comment No. 35**.
36. Pellet, Alain; 2000, **State sovereignty and the protection of fundamental human rights: an international law perspective**, Pugwash Occasional Papers, I.I, Feb. Available at: <http://www.pugwash.org/reports/rc/pellet.htm>.
37. McInerney, Ralph; 1991, **Natural Law and Human Rights**, American Journal of Jurisprudence, vol. 36.
38. Milanović, Marko; 2008, "**From Compromise to Principle: Clarifying the Concept of State Jurisdiction in Human Rights Treaties**", University of Nottingham School of Law, Human Rights Law Review, Vol. 8.
39. Meron, Theodor; 2006, *The Humanization of International Law*, Martinus Nijhoff Publishers, an imprint of Koninklijke Brill NV, boston.
40. Nijman, Janne E; **Human inequality puts sovereign equality to the test**. available at: <http://www.thebrokeronline.eu/Articles/Human-inequality-puts-sovereign-equality-to-the-test#f1>.
41. Reisman, W. Michael; 1990, "**Sovereignty and Human Rights**" in *Contemporary International Law*, The American Journal of International Law, Vol. 84.

42. Shaw, Malcom. N; 2008, *International Law*, 6th edition, Cambridge university press.
43. Shelton, Dinah; 2005, *Remedies in International Human Rights Law*, Oxford University Press, Inc., New York.
44. Shelton, Dinah; 2007, An Introduction to the history of international human rights law, the george washington university law school, working paper, No. 346.
45. Teson, Fernando R; 1998, *A Philosophy of International Law*, westview press, USA.
46. Wotipka, Christine Min & Tsutsui. Kiyoteru; 2008, Global Human Rights and State Sovereignty: State Ratification of International Human Rights Treaties, 1965–2001, Sociological Forum, Vol. 23, No. 4.

ج- آراء و احكام قضایی

47. Case of The S.S. Wimbledon, PCIJ, Series A, judgment of August 17th 1923.
48. Nationality Decrees Issued in Tunis and Morocco, PCIJ, Advisory Opinion, Series B, No 4.
49. Lotus case, PCIJ Reports, 1927, Series A, No.10.
50. South West Africa, (Liberia v. South Africa and joined with Ethiopia v. South Africa), Dissenting Opinion of Judge Tanaka, 20 May 1961.
51. Reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide, ICJ Advisory Opinion of 28 May 1951.
52. Questions relating to the Obligation to Prosecute or Extradite (Belgium v. Senegal), ICJ Judgment of 20 July 2012, Separate opinion of Judge Cançado Trindade.
53. Commission Nationale des Droits de l'Homme et des Libertes v. Chad, African Commission on Human and Peoples' Rights, Comm. No. 74/92 (1995).

د- سایت‌های اینترنتی

54. <http://www.icj-cij.org>
55. <http://islamichr.org/PageItem-67.aspx>.
56. <http://www.ohchr.org/EN/HRBodies/HRC/Pages/AboutCouncil.aspx>. Visited in 6/14/2013.
57. <http://www.ohchr.org/EN/HRBodies/UPR/Pages/UPRMain.aspx>. Visited in 6/14/2013.
58. <http://www1.umn.edu/humanrts/africa/comcases/74-92.html>, visited in 6/12/2013.